

سلام و عرض ادب خدمت استاد نازنین و همراهان عزیز گنج حضور

برداشتی از غزل ۱۸۷۰ برگرفته از برنامه ۸۵۵

ای نفسِ چو سگ، آخر تا چند زنی دندان
وز کبرِ کسان رنجی و آندر تو دو صد چندان
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۸۷۰

مولانا در این بیت من ذهنی را به سگی تشبیه می کند که هم صاحب خود و هم دیگران را گاز می گیرد. یعنی اینکه ما در من ذهنی با مرکز همانیده هم به خود و هم به دیگران ضرر می زنیم و از کبر و غرور و صفات ناپسند من های ذهنی دیگران ایراد می گیریم. حال اگر ما بدون ایراد گیری و ملامت دیگران فضای درون را باز کنیم، می بینیم که این عیبها به مراتب در خود ما بیشتر هست چون اگر در ما نبود نمی فهمیدیم؛ و دیدن عیبهای خود در دیگران بدون مقاومت و قضاوت می تواند کلیدی باشد برای شناسایی و رهایی از خود برتر بینی های من ذهنی.

گریانی و پر زهری با خلق چه با قهری
مانند سر بریان گشته که منم خندان
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۸۷۰

ما در من ذهنی دائماً در حال گله و شکایت هستیم و ارتعاش ما از جنس درد می باشد، رفتار و کردار ما در خانواده و در ارتباط با دیگران از روی خشم، قهر، مقایسه و دو رویی می باشد، در نتیجه ما هیچگاه عمیقاً شاد نیستیم چون فضای بسته روا نمی دارد که ما شادی بی سبب را تجربه کنیم. خنده های ما مانند سر بریده شده گوسفندانی است که ظاهراً می خندند ولی در واقع نشان از یک خشم عمیق دارند. خنده ما هم در من ذهنی مصنوعی و بدون عمق می باشد.

من صوفی با صوفم من آمر معروفم
چون شحنه بود آن کس کو باشد در زندان
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۸۷۰

تا زمانی که مرکز خود را عدم نکرده ایم و با من ذهنی ادعا کنیم که به خدا زنده شده ایم، و بخواهیم با همین مرکز همانیده با استفاده از مولانا و سخن بزرگان مردم را به نیکی دعوت کنیم و بجای اینکه تمرکز و نور افکن روی خودمان باشد، رفتار و اعمال دیگران را کنترل می کنیم مانند زندانبانی هستیم که خودش هم به نوعی زندانی هست، ولی چون مسئول کنترل رفتار زندانیان هست فکر می کند که او داروغه و آزاد است.

معدوری خود دیده در خود تَرنجیده
عذر دگران خواهد از باب هنرمندان
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۸۷۰

وقتی که ما در من ذهنی ادعا داریم و خود را صاحب فضیلت می دانیم، خود را معذور دانسته و از هیچ باب صغیری رد نمی شویم و انتظار داریم که دیگران از ما عذر خواهی کنند، غافل از اینکه خودمان در گرفتاریهای حاصل از همانیدگیها به خود می پیچیم. چون فضای درون ما بسته است و عملاً خود را از خرد کل محروم می کنیم.

بر دانش و حال خود تاویل کنی قرآن
و آنگاه هم از قرآن در خلق زنی سندان
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۸۷۰


یک چنین شخصی مطابق میل و نیاز خود و بنا به مصلحت اندیشی من ذهنی اش قرآن و یا سخنان بزرگان را تفسیر و تعبیر می کند و باز بر حسب باورهای مرکز همانیده خود جاهایی هم از قرآن و سخنان بزرگان استفاده می کند، برای اینکه با استناد به آنها دیگران را راحتتر بر حسب باورهای مرکز خود محکوم و یا ملامت کند، یا اینکه بخواهد امر به معروف کند و خود را صوفی نشان دهد.

آب حیوان یابی گر خاک شوی ره را
وز باد و بروت آبی در نار تو در بندان
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۸۷۰

حال باید در خود باز بینی کنیم اگر چنین رفتارهایی که مولانا در این غزل بیان کردند در ما وجود دارد، خود از آب حیات بخش زندگی محروم کرده ایم.
ولی اگر با شناسایی مقاومت و قضاوت را کم کنیم، متواضع باشیم، از باب صغیر رد شویم و مانند خاک راه، من ذهنی خود را کوچک کنیم
آنوقت از فضای گشوده شده آب حیات به چهار بعد وجود ما می ریزد.
و اگر باد و بروت یعنی ادعا داشته باشیم قطعاً در آتش درد من ذهنی گرفتار می شویم. مولانا به ما پیشنهاد می کند فضای درون را باز
کنیم و با درد هشیارانه از باد و بروت من ذهنی خارج شویم.

بگریز از این، در بند بر جمله تو در در بند
جز شمس حق تبریز سلطان شکر قندان
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۱۸۷۰

مولانا در پایان غزل به ما می گوید: خودت را از این زندان نجات بده، مرکزت را از همانیدگیها خالی کن چون مرکز تو جای خداست.
ما با یاری خدا می توانیم مشعل انسانیت را روشن کرده و چهار برکت اصیل زندگی (عقل، حس امنیت، هدایت و قدرت) را مستقیماً از
فضای گشوده شده و مرکز عدم بگیریم و هر چه فضای درون گشوده تر باشد مشعل ما هم پر نورتر می شود و به شمس الحق تبریز، شاه
معشوقان می پیوندیم و در اینحالت ارتعاش ما از جنس عشق می شود و با وحدت مجدد به خدا زنده می شویم.

سپاس بیکران از زحمات بیدریغ استاد شهبازی نازنین و تشکر از همکاران و همراهان عزیز گنج حضور 

با احترام 
ارادتمند شما: رضوان از تهران